بتقاضای سپاس مالک خالق حی و قیوم عزّ اسمہ

در [illegible] مطبع محمدی باہتمام محمد حسن

بسم الله الرحمن الرحیم

الف لام قسمیست اسمی بمعنی الذی و فروع آن و آن اکثر بر اسم فاعل و مفعول

حدوث داخل شود و نه بر صفت مشبه و اسم تفضیل زیرا که این کلمه و چنین بصفت بظاهر

حرف و بمعنی اسم پس مدخولش نیز و چنین باید و آن اسم فاعل و اسم مفعول مذکور

که بظاهر مفرد و بتحقیقت جمله است و صفت مشبه بسبب دلالت بر ثبوت صلاحیت تاویل

فعل ندارد و که اسم التفضیل مثل الضارب المضروب ای الذی ضرب و الذی ضرب

والضاربة والمضروبة ای التی ضربت والتی ضربت و این لام احتمال حرفیت میدارد

والا مانع از عمل میشد و گاهی در شعر بر ظرف و جمله اسمیه و فعل مضارع که جمله باشد نیز

داخل شود مثال اول شعر من لایزال شاکرا علی المعه فهو حری بعیشة ذات سعة

ای الذی معه مثال ثانی شعر من القوم الرسول الله منهم لهم دانت رقاب بنی معد

اي الذي يسول له منهم مثال ثالث شعر واذ يخرج اليربوع من نافقائه ودر تجسد

بانتقية ليتقصع اي من جحره الذي يتقصع فيه واخفش وابن مالك وغيرهم برصار

ونثر نيز جايز داشته اند **قسم دوم حرف تعريف** و آن دو نوع است

اول عهدي كه مراد از مدخولش فرد واحد باشد و آن سه صنف بود **اول عهد ذكري**

كه آنرا حسي نيز گويند و آن عبارتست از لاميكه اشاره كرده شود بآن جانب ماهيتي كه تحقق

باشد در فرد واحد موجود في الخارج كه متعين باشد نزد سامع و متكلم ولازم است آنرا كه مدخولش

او المذكور باشد نحو **ارسلنا الى فرعون رسولا فعصى فرعون الرسول** و قاعده صحت

اقامت ضمير مقامش مع مدخول آن است پس در مثال مذكور اگر گويند فعصى فرعون اياه

ميتواند **صنف دوم عهد ذهني** و آن عبارتست از لاميكه اشاره شود بآن جانب

ماهيتي كه متحقق باشد ميان فرد مفروض في الذهن و ذكرش در قبل نبوده باشد نحو اني

اخاف ان ياكله الذئب اذ هما في الغار **صنف سوم عهد حضوري**

بر شيء حاضر بمشاهده داخل شود مانند زمان حاضر وانچه مابعد اسما اشاره و كلمه اي و اذا بود

و امثال آن نحو **اليوم اكملت لكم دينكم** و جاءني هذا الرجل و يا ايها الرجل و لا تشتم الرجل

هنگام حاضر بودن رجل و ابن عصفور گويد لام الآن بعد اذا فجائيه نحو خرجت فاذا الاسد

نيز از اين قبيل است اما ابن هشام گويد تحقيق نيست كه لام الآن زائدست بدليل لزوم و عدم

چه لام تعریف لازم نمی‌باشد و نیز در ما بعد اذا برای تعریف شی حاضر وقت تکلم نیست

نوع دوم جنسی که مراد از مدخولش فرد واحد نباشد و آن نیز سه صنف ست **اول**

برای استغراق افراد حقیقة که مفید احاطه همه افراد مدخولش باشد و علامتش

صحت اقامت لفظ کل حقیقة مقامش و صحت استثنا از مدخولش و صحت نعتش با جمع

و اضافت افعل بجانبش باشد نحو اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِیْ خُسْرٍ اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا[51] و اَوِ الطِّفْلِ[52]

الَّذِیْنَ لَمْ یَظْهَرُوْا و اَهْلَکَ النَّاسَ الدِّیْنَارُ الْاَحْمَرُ وَالدِّرْهَمُ الْاَبْیَضُ و اَفْضَلُ الْقَوْمِ

خَیْرُ الْخَلْقِ **صنف دوم** برای استغراق خصائص افراد یعنی برای احاطه خصائص

و صفات افراد بطور مبالغه در مدح و ذم باشد و علامتش صحت اقامت لفظ کل

مقامش مجازا باشد نحو زَیْدٌ الرَّجُلُ عِلْمًا یعنی زید همه اشخاص علم ست ای کامل ست

درین وصف چه آنچه متفرق ست از علوم در غیر آن در وی همه یکجا مجتمع گردیده پس

میتوان گفت اَنْتَ کُلُّ رَجُلٍ عِلْمًا و ازین قبیل ست قوله تعالی ذٰلِکَ الْکِتَابُ[53]

لَا رَیْبَ فِیْهِ **صنف سوم** برای تعریف نفس ماهیت قطع نظر از عموم و خصوص

و لفظ کل بجایش حقیقة و مجازا هر دو صحیح نباشد اما گاهی در ضمن عموم متحقق شود

نحو وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ[54] وَالرَّجُلُ خَیْرٌ مِنَ الْمَرْاَةِ[55] ای من جنس الماء

و حقیقة جنس الرجل و نحو واللّٰه لَا اَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ و لَا اَلْبَسُ الثِّیَابَ ای جنس النساء و جنس الثیاب

نکاح نخواهیم کرد بجنس زنان و نخواهیم پوشید جنس جامها ۱۲

[51] تحقیق جنس انسان در زیانکاری است مگر مومنان ۱۲

[52] یا طفلانیکه مطلع نشدند ۱۲

[53] این کتاب هیچ شک نیست دران ۱۲

[54] ساختیم از آب هر چیز جاندار را ۱۲

[55] جنس مرد بهتر است از جنس زن ۱۲

بتان پرستش نمودند و عزی درختی بوده است در غطفان که او را می پرستیدند و چون
خالد بن ولید از حکم رسول مقبول قطع کرده بود شیطان نی پریشان مو دست بر سر
ویل گویان بر آمد تا آنکه خالد بضربتهای شمشیر او را مقتول نمود و او می گفت یا عزی
کفرانک لا سبحانک انی رایت الله قد اهانک پس فرمود آنحضرت علیه السلام تلک
العزی ولن تعبد ابدا چهارم غیر عوض اصل بر اعلام غالب الاطلاق بر فردی
از افراد خویش مثل النجم که در اصل بهر کوکب شامل بود اما حالا علم ثریا گردید و العقبة که
در اصل نام هر راه صاعد کوه بود و حالا باعتبار غلبه علمیت نام عقبه منی واقع شده همین ست
مراد از جمرة العقبه و البیت که حالا مخصوص بیت الحرام شده و المدینه که حالا بمدینة الرسول
مخصوص گردیده و لزوم این لام در غیر ندا و اضافت ست اما درین دو حالت واجب الحذف
باشند نحو یا اعشی باهلة و یا اعشی تغلب و مدینة الرسول و حذفش در غیر این دو حالت
شاذ است نحو هذا عیوق طالعا اصله العیوق **نوع دوم** عارض و آن
چند صنف ست **اول** عارض عام نظم و نثر برای لمح و اشارت صفت اصلی
آن داخل شود بر اعلام منقوله از اوصاف که قبل علمیت صلاحیت دخولش داشته باشند
پس گویا این لام اشعاری بر وجه تسمیه اعلام مدخوله میکند و آن بیشتر صفت مشتق
باشد مثل الحارث و القاسم و الحسن و الحسین و العباس و الضحاک و گاهی مصدر

مصدر مثل الفضل وگاهی اسمی از اعیان مثل النعمان چه اصلش بمعنی خون است از اشتقاق
النعمان از جهت مشابهت رنگش با خون بسیار در نشقش بر اسما و نقدش بر دو وجه است و این
قول ابن مالک است و نزد بعضی محققین جهت قصد اشارت بمعنی اصلی واجب الایراد باشد و تحکم
شده مذکور خلافش اما مخفی نماند که دخول این لام بر اعلام مذکوره سماعی است نه قیاسی
چنانکه صاحب مغنی آورده که سوای لفظ علی و محمد بر هیچ جایز نیست زیرا که بسیاری
از اعلام مذکوره سوای این هردو داخل نمیشود از انست احمد و معروف و صالح و صرح
ابن هشام بعدم جواز قیاست لفظ عائشه و فاطمه و دوم عارض خاص در ضرورت شعری
داخل بر اعلامیکه در اصل قابل دخولش نباشند چنانکه درین اشعار شعر باعد ام العمرو
من اسیرها حراس ابواب علی قصورها شعر رایت الولید بن الیزید مبارکا
شدیدا باعباء الخلافة کاهله زیرا که لفظ یزید و عمرو در اصل قابل دخولش نیست و قس علیه
شعر ولقد جنیتک اکموا و عساقلا ولقد نهیتک عن بنات الاوبر چه بنات اوبر علم
سماروغ است و همچنین داخل بر تمیز نحو شعر رایتک لما ان عرفت وجوهنا صددت و
طبت النفس یا قیس عن عمرو اما دخولش در نثر حالی در قول ایشان ادخلوا الاول
فالاول و جاؤا الجماء الغفیر شاذ است چه حال نکره میباشد سوم داخل بر اسمای بلدان
مثل الکوفة والبصرة والزبید والصنعا والدمشق و بعضی گویند دخول این لام